در تاریخ ۲۱ بهمن ۱۳۹۹
مقدمه اصول

جلسه 82

بسم الله الرّحمن الرّحیم
الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

خلاصه مباحث گذشته

مرحوم محقق خوئی (ره) در معانی حرفیه قائل به تفصیل شده و فرمود: معانی حرفی دو دسته می‌باشند. یک دسته حروفی هستند که عنوان حکایی دارند و حقیقت‌شان تضییق در مفاهیم اسمیه و در عالم اثبات و دلالت است.

قسم دوم حروف طبق کلام مرحوم خوئی (ره)

اما قسم دوم، معانی حرفیه‌ای است که عنوان ایجادی دارد؛ مانند «یاء نداء.» در توضیح می‌فرماید: این قسم هر چند دلالت بر انشائیت دارند اما نه به نحوی که مشهور می‌گویند ـ ایجاد ما لم یوجد ـ نیست بلکه ایشان برای انشائیت معنائی خاص دارند که در بحث خبر و انشاء آن‌را مطرح می‌نمایند که همان ابراز قصد نفسانی است.

بررسی کلام مرحوم خوئی(ره)

نسبت به مبنای مرحوم محقق خوئی(ره)، اشکالاتی در کلمات مرحوم صاحب منتقی الاصول (ره) و مرحوم والد ما (ره) ذکر شده که محور این اشکالات بر سه مطلب استوار است:

مطلب اول: آیا نظریه ایشان تفاوتی با نظریات گذشته دارد، یا این‌که حقیقت این نظریه بازگشت به آن‌ها دارد؛ به این بیان که ایشان به جای تعبیر «ایجادیت» یا «ربط و نسبت»، از تعبیر «تضییق» استفاده نموده‌اند.

مرحوم صاحب منتقی الاصول (ره) در ابتدا می‌فرماید این نظریه یا به کلام مرحوم نائینی (ره) و یا به کلام مرحوم اصفهانی(ره) باز می‌گردد اما در توضیح مطلب عمدتاً کلام مرحوم نائینی (ره) را مطرح نموده‌اند.

مطلب دوم: آیا ایشان در این مدعای خود که سعی داشتند استعمال حروف را در جمیع موارد اعم از واجب تعالی، ممتنعات و ممکنات بر اسلوب یکسان قرار بدهند موفق بوده‌اند یا خیر؟! برای این‌که ایشان فرمود طبق نظریه مرحوم عراقی(ره) یا مرحوم اصفهانی(ره) حرف «لام» در تمامی موارد، در یک معنا قابل استعمال نیست؛ مثلا در جایی که نسبت و ربط ممتنع است مانند خدای تبارک و تعالی، باید استعمال مجازی باشد.

مطلب سوم: آیا نظریه تضییق از آثار نظریه‌ی ایشان در حقیقت وضع که عبارت از تعهد است، می‌باشد یا خیر؟!

بررسی مطلب اول: تفاوت یا عدم تفاوت نظریه ایشان با نظرات سابق

مرحوم والد (ره) ما در اشکال به مرحوم محقق خوئی (ره) می‌فرماید: شما به جای لفظ «ایجادیت» از تضییق استفاده نموده‌اید و لذا مطلب جدیدی ذکر ننموده‌اید.[1]

هر چند برخی تعابیری که در نظرات گذشته مطرح شد گاهی به یک‌دیگر بازگشت داشتند؛ اما مرحوم محقق اصفهانی(ره) فرمود: حقیقت معانی حرفیه وجود رابط است، منتهی این وجود رابط در ظرف استعمال و در قالب حرف است اما این حرف حکایت از وجود رابط بین این دو مسمی دارد.

در مقابل مرحوم نائینی (ره) فرمود: ربط تنها در عالم مفهوم و استعمال یا نسبت و ترکیب کلامیه است؛ در نتیجه ایجادیت در خارج یا حکایت از خارج معنا ندارد.

مرحوم آقای خوئی (ره) فرمود: حقیقت معانی حرفیه تضییق مفاهیم اسمیه است. اما از برخی تعابیر ایشان می‌توان استفاده نمود که ایشان نیز با تکلف بین نظریه خود و مثلاً نظر مرحوم نائینی (ره) تفکیک نموده‌اند؛ به این بیان که ایشان از یک سو می‌فرماید: نظریه مرحوم نائینی (ره) تنها در ترکیب کلامی صحیح است اما از سوی دیگر و در تبیین نظریه خود می‌فرماید: تضییق در عالم مفهوم وجود دارد و حال آن‌که در عالم مفهوم چیزی غیر از ترکیب کلامی وجود ندارد.[2]

به بیان دیگر ایشان بر این مطلب اصرار دارند که معنای حرفی نه اخطاری و نه ایجادی است، بلکه حکایی می‌ّباشد. با این بیان آیا ایشان همین مقدار می‌خواهد بفرماید که ترکیب کلامی در عالم واقع، حکایت از این دارد که بین این دو مفهوم پیش از این و در عالم ذهن و نفس الامر تضییقی ایجاد شده‌است؟! اما این مطلب خلاف وجدان است برای این‌که متکلم تضییق را تنها در این ترکیب ایجاد نموده‌است.

ظاهراً این اشکال بر مرحوم آقای خوئی (ره) وارد است.

کلام مرحوم صاحب منتقی الاصول(ره)

صاحب منتقی الاصول (ره) در اشکال می‌فرماید: تضییق از افعال تسبیبیه تولیدیه است لذا نیاز به سبب دارد؛ در نتیجه اگر سبب بیاید مسبب که تضییق است نیز می‌آید و اگر سبب نباشد، مسبب نیز مفقود است. سبب برای تضییق ربط بین دو مفهوم است؛ یعنی زمانی‌که متکلم بین دو مفهوم ایجاد ربط نمود، تضییق حاصل می‌شود.

حال سوال این است که آیا معانی حرفیه برای سببِ تضییق وضع شده‌اند یا مسبب که خود تضییق باشد؟! اگر بگوئید برای سبب وضع شده‌اند که کلام شما عین کلام مرحوم اصفهانی (ره) می‌شود؛ به این بیان که اگر معانی حرفیه برای سبب تضییق باشد، سبب تضییق هم ربط بین دو مفهوم است و این ربط همان کلام مرحوم اصفهانی (ره) است که شما آن‌را مورد اشکال قرار دادید.

اما اگر بگوئید مراد مسبب است، در مسبب دو احتمال وجود دارد: الف- معانی حرفیه برای تضییق از حیث مفهوم است: اشکال واضح این است که لازمه آن ترادف بین کلمه «فی» یا «علی» و مفهوم تضییق می‌باشد، در حالی‌که مسلماً بین این‌ها ترادف نیست.

ب- معانی حرفیه برای تضییق، از حیث مصداق است: این احتمال نیز چند اشکال دارد:

اشکال اول: مصداق تضییق، همان وجود است، در حالی‌که در مقابل مرحوم اصفهانی (ره) فرمودید نباید در موضوعٌ له الفاظ وجود را بیاوریم.

اشکال دوم: مبنای شما با حکمت وضع سازگاری ندارد؛ به این بیان که در حکمت وضع، واضع باید لفظی را در اختیار متکلم قرار بدهد که غرض متکلم به سبب آن ایفا شود. غرض متکلم طبق بیان شما این بود که حصه‌ی خاصه‌ای از معنای اسمی را به مخاطب تفهیم نماید؛ در حالی‌که وجود حصه، متعلق و در دایره غرض قرار نمی‌گیرد.

اشکال سوم: لازمه بیان شما این است که کلمه «فی»، «علی»، «من» و... با مصداق تضییق مرادف باشد؛ در حالی‌که این مطلب خلاف وجدان است.[3]

بررسی کلام مرحوم صاحب منتقی الاصول(ره)

در دفاع و تثبیت کلام مرحوم محقق خوئی (ره) چند مطلب را می‌توان بیان نمود:

مطلب اول: این‌که ایشان فرمود: تضییق نیاز به سبب دارد یعنی ابتدا باید سبب که ربط است بین دو مفهوم ایجاد شود و بعد تضییق بیاید صحیح نیست؛ به این جهت که بحث از تضییق در عالم خارج نیست تا متوقف بر سبب باشد و در مفاهیم با لفظ تضییق ایجاد می‌شود و نیازی به نسبت و ربط نداریم.

بله در عالم خارج افعالی مانند «إحراق» که از افعال تولیدیه است، این سبب و مسبب وجود دارد؛ مثلاً اگر شخصی نفت را بر چوبی بریزد و سپس کبریت بزند، إحراق چه نسبت به آن اراده داشته باشیم و چه نداشته باشیم محقق می‌شود.

اما در عالم مفاهیم افعال تولیدی معنا ندارد که هم بگوئیم حرف از ابتدا برای ربط یا برای تضییق یا برای مقصودی دیگر مانند اعراض نسبیه ـ طبق مبنای مرحوم عراقی(ره) ـ و یا هیچ‌کدام از این‌ها ـ طبق مبانی مرحوم آخوند(ره) ـ آمده‌است.

مطلب دوم: ایشان بحث را معطوف به موضوع له حروف نموده و فرمود: از این جهت که تضییق جزء موضوع له است لذا یا مفهوم یا مصداق باید باشد در حالی‌که هیچ‌کدام صحیح نیست.

اما باید توجه داشت که هر چند حروف موضوع له دارند و در جای خود باید از آن بحث شود، اما بحث فعلی در موضوع له حروف نیست، بلکه بحث در حقیقت معنای حروف است که باید دید با حقیقت اسماء تنها از حیث لحاظ تفاوت دارند یا خیر؟!

مثلاً مرحوم اصفهانی (ره) فرمود: حقیقت آن وجود رابط است یا مرحوم عراقی (ره) فرمود: حقیقت آن اعراض نسبیه است یا مرحوم نائینی (ره) فرمود: حقیقت آن ایجادیت است و مرحوم خوئی (ره) نیز می‌فرماید: حقیقت آن تضییق است.

این اشکال به برخی از مطالب مرحوم والد ما (ره) نیز وارد است؛ یعنی ایشان می‌فرماید: اگر آقای خوئی(ره) بفرماید حرف عبارت از تضییق است، باید تمام حروف به یک معنا باشند، در حالی‌که مسلم یک معنا ندارند.

صاحب منتقی الاصول (ره) برای فرار از این اشکال می‌گوید مقصود آقای خوئی (ره) تضییق در هر حرفی از حروف از جهت خاص است و بین تضییق‌ها فرق وجود دارد، در حالی‌که نیازی به این تکلفات نیست؛ به این جهت که محقق خوئی (ره) می‌فرماید: حقیقت حروف تضییق است نه موضوع له حروف و حقیقت حروف به مفهوم یا مصداق ارتباطی ندارد.

اگر بحث از مصداق یا مفهوم را مطرح نمائیم، این اشکال به تقسیمی که مرحوم امام(ره) داشتند نیز وارد خواهد شد؛ یعنی باید گفت در موضوع له «کاف» خطاب آمده‌است یا در موضوع «یاء ندا» ایجاد وجود دارد در حالی‌که این برداشت صحیح نیست و بحث در حقیقت این‌ها است.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرین

---

[1] اصول فقه شیعه، ج1، ص: 332.

[2] «الكلامية، وأمّا على رأينا فله واقع في عالم المفهوم وثابت فيه كالمعنى الاسمي، غاية الأمر بثبوت تعلقي لا استقلالي...» محاضرات فى أصول الفقه (طبع موسسة احياء آثار السيد الخوئي)، ج1، ص: 89.

[3] «و لا بد من التكلم فيما ذكره من جهات: الأولى: في انه هل يمكن تصحيح كلامه بغير إرجاعه إلى ما أفاده المحققان النائيني و الأصفهاني، بحيث يكون المراد به أمرا معقولا غير ذاك، أو انه لا يصح إلّا بفرض كون المراد به ذاك المعنى دون غيره. الثانية: في بيان صحة ما رتب عليه من الأثر. الثالثة: في بيان صحة الدليل الّذي تمسك به و عدمها. أما الجهة الأولى: فالحق انه لا يتصور لكلامه معنى معقول غير ما أفاده المحقق النائيني، بيان ذلك: بعد العلم بان ما ورد في تقرير الفياض من التعبير بالوضع للحصة الخاصة غير مراد قطعا، لأن الحصة لا تخرج بالتحصص عن المفهومية الاسمية، و انما المراد الوضع للتضييق و التحصيص و نحوهما مما هو خارج عن ذات الحصة كما هو صريح كلامه في تعليقته- ان التضييق من الأفعال التسببية التوليدية التي تتحقق بأسبابها بلا توسيط الإرادة و الاختيار في تحققها، بل الإرادة انما تتعلق بنفس السبب نظير نسبة الإحراق إلى الإلقاء، و هو- أعني التضييق- مسبب عن الربط و النسبة بين المفهومين بلا اختيار. فالتضييق على هذا مسبب، و الخصوصية و الربط سبب، و لا يمكن حصول التضييق بدون حصول الربط و النسبة بين المفهوم و مفهوم آخر، فما لم تحصل النسبة بين زيد و الدار لا يتضيق مفهوم زيد...» منتقى الأصول، ج1، ص: 114.